



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و پنجاه و هفتم





خانم شهره از مهرشهر کرج



با عرض سلام خدمت شما بزرگواران پیغام معنوی برنامه ۹۰۶ سه بیت مهم ردولعادوا در این برنامه چشم نوازی می کند.

گویدش ردوا لعادوا کار توست
ای تو اندر توبه و میثاق سست

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پرست، بر رحمت تنم

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
از کرم، این دم چو می خوانی مرا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۳۱۵۸ الی ۳۱۶۰

ای انسان اگر مرکز همانیدگی داشته باشی من این را دایما از خودم دور می‌کنم. ابیات فوق اشاره به سوره انعام آیه ۲۸ دارد که خداوند در این آیه می‌فرماید: «البته آنان در این اظهار پشیمانی راست نمی‌گویند بلکه آنچه در گذشته پنهان می‌کردند در برابرشان آشکار آمده است و اگر دوباره به دنیا بازگردانده شوند به همانچه که از آن نهی شده‌اند باز خواهند گشت و بی‌گمان آنانند دروغگویان.» ما در من ذهنی مدام توبه می‌کنیم و قول می‌دهیم که فلان کار و عمل ناصحیح را انجام ندهیم اما باز هم به خطا می‌افتیم یعنی در توبه سست هستیم اما خداوند از آنجا که رحمتش رحمت ناب خداوندیست می‌گوید مرا بخوان و به سمت من برگرد تا رحمتم شامل حالت شود. من به عهد بد و سست تو نگاه نمی‌کنم و از گرم خودم به تو می‌دهم.

کارگاه صنع حق، چون نیستی است
 پس برون کارگاه بی‌قیمتی است
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۶۹۰-

کارگاه آفرینش خدا کجاست؟ درون عدم درون نیستی و بیرون کارگاه خدا ارزشی ندارد پس ما نیازمند کار حق هستیم.

آینه هستی چه باشد؟ نیستی
نیستی بر، گر تو ابله نیستی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۳۲۰۱

در فضای گشوده شده، من ذهنی صفر است برای اینکه ما حرف نمی‌زنیم. اگر ابله نیستی بگو کامل نیستیم، درد دارم، من ذهنی دارم.

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد
شیرین تر و نادرتر، زان شیوه پیشینش
-مولوی دیوان شمس غزل شماره ۱۲۲۷

زندگی لحظه به لحظه ما را تغییر می‌دهد، اگر مراقب باشید این تغییر را می‌بینید.

کل اصباح لنا شأن جدید
کل شی عن مرادی لایحید
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۶۴۰

در هر بامداد کاری تازه داریم و هیچ کاری از حیطة مشیت من خارج نمی شود.

هر نفس نو می شود دنیا و ما
بی خبر از نو شدن اندر بقا

عمر، همچون جوی نو نو می رسد
مستمری می نماید در جسد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات شماره ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵

هر لحظه ما و دنیا نو می شویم ولی چون داخل ذهن هستیم متوجه نمی شویم.

هست مهمان خانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان

هین مگو کین ماند اندر گردنم
که هم اکنون باز پرد در عدم

هر چه آید از جهان غیبوش
در دلت ضیف است او را دار خوش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات شماره ۳۶۴۴ الی ۳۶۴۶

هر چیزی هر فکری می آید، فضا را باز کن تا بفهمی باید تیز باشی تا به تو بگوید که چکار باید بکنی.

نه بترسم، نه بلرزم، چو کشد خنجر عزت
به خدا خنجر او را بدهم رشوت و پاره

که بود آب که دارد به لطافت صفت او
که دو صد چشمه برآرد ز دل مرمر و خاره
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

من در این لحظه برقرار هستم و جایی نمی‌روم. از این لحظه تکان نمی‌خورم و وقتی که یار خنجر خود را می‌کشد تا من ذهنی من را کوچک کند، نمی‌ترسم و نمی‌لرزم و خنجر او را که می‌خواهد همانیدگی‌های مرا پاره کند با تمام وجودم می‌پذیرم و به این ترتیب از دل سنگ من ذهنی‌ام صدها چشمه زلال روان می‌کند.

عاشق صنع خدا با فر بود
عاشق مصنوع او کافر بود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

چه وضعیت از نظر ذهنی خوب باشد یا بد من کاری ندارم و از وضعیت این لحظه زندگی نمی‌خواهم بلکه من
عاشق صنع و آفرینش خداوند هستم. عاشق قدرت خلاقیت او هستم نه عاشق انسانهای او یا زر و زیوری که
آفریده یعنی عاشق مخلوقات او نیستم و در آخر بیت جادویی مولانای جان...

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست
اگر ببارم از آن ابر بر سرت ببارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

با سپاس شهره از مهرشهر کرج



آقای علی از تهران



بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان
ابیاتی از برنامه ۹۱۱ گنج حضور، بخش دوم

بَعْدِ تُو مَرگِیست بِا دِرْدِ و نِکال
خَاصَه بَعْدِی که بُوَد بَعْدَ الوِصال
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۹۴

نکال: عقوبت، کیفر

دوری از زندگی و خرد کلی که کائنات را اداره می کند یعنی مرگ. ما جزوی از خدا هستیم و قبل از ورود به این جهان با خدا بودیم اما حالا در همانیدگی ها گم شدیم و به بیراهه رفتیم. رسالت ما هشیارانه در این جسم به خدا زنده شدن است اما ما این را فراموش کردیم و عهد شکنی با خدا عاقبت خوشی ندارد زیرا که به دست من ذهنی افتاده و ما را نابود می کند، یعنی تلف کردن خود به دست من ذهنی خود، وگرنه خدا پشت در ذهن منتظر ما است تا با او یکی شویم.

دل من رای تو دارد، سر سودای تو دارد
رخ فرسوده زردم غمِ صفرای تو دارد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵۹

ما در اعماق وجود می خواهیم به خدا و عشق بی نهایت زنده شویم اما من ذهنی را درست کردیم که از چیزهای این جهانی کمک می خواهد و زندگی و حتی خدا را در آنها جستجو می کند. این امر باعث کشمکشی بین زندگی اصیل و من ذهنی شده زیرا زندگی می خواهد ما را به آغوش ابدی و بی نهایت و عشق عمیق خود برگرداند اما من ذهنی به وسیله باور، دانش و چیزهای این جهانی راه را سد کرده و ما را به درد انداخته و ما را فرسوده کرده.

از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز گشود به بی جهات

گفتی که خموش کنم نکردی
می خندد عشق بر ثبات

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی
در این لحظه بینیم از چه چیزی زندگی می خواهیم و حرص آن را می زنیم، اگر متوجه شویم و آن را بیندازیم از مرکز به سمت خدا می رویم و همکاری آگاهانه با خدا داشته ایم، بزرگ و کوچکی اینها فرقی ندارد. چه همانیده با خرید پی در پی لباس و جمع کردن بی امان آنها در کمد لباس باشد، چه از اول هفته تا آخر هفته روزی چند ساعت به فکر مسافرت باشد، چه آدمی باشد که صبح تا شب به او فکر می کنیم و آن را می خواهیم، چه پول و شهرت و هر چیزی که باشد به درد دچار شده تا هشیار شویم و مرکز را از آنها خالی کنیم. ما عهده با خدا داریم که در این جهان زندگی کنیم، بدون چسبیدن و حرص زدن و گریه و زاری برای داشتن، و همینطور جمع کردن باور و ادعا و می دانم یعنی فقط باید خالی و تسلیم باشیم تا زندگی راه را نشان دهد و شادی بی سبب را در ما بریزد و اگر غیر این باشد و عهد شکنی کنیم خنده تلخی از طرف زندگی نصیب ما می شود.

ماهیان را بحر نگذارد برون
 خاکیان را بحر نگذارد درون
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۰۷۱

با فضاگشایی و تسلیم و پذیرش اتفاقات، بی‌چون و چرا به خدا و زندگی نزدیک می‌شویم و زندگی از ما مراقبت می‌کند، نمی‌گذارد به سمت بیرون و همانیدگی‌ها و خطر و درد برویم. دیگر تحریک نمی‌شویم و جنس خشم، حسادت، مقایسه، حرص، طمع و ولع را شناسایی می‌کنیم، از آن پس آنقدر شادی بی‌سبب و حس کافی بودن دریافت می‌کنیم که نمی‌توانیم مرکز عدم را رها کنیم، و همینطور اگر دنبال خوشی‌های گذرا و آفل و خشک کننده و خمار کننده این جهانی باشیم و حرص و ولع آنها را داشته باشیم، انرژی را هدر می‌دهیم و دست آخر به دنبال معنوی‌نمایی هم می‌رویم تا خودنمایی جدیدی درست کنیم و یا طمعی جدید با من‌ذهنی برای دیدار با خدا، که این یعنی درست کردن باور و پندار کمال و جنگ و ستیزه و ایجاد درد جدید برای خود و دیگران و تلف شدن زندگی و به حضور زنده نشدن. پس خیلی خلاصه برای ورود به حقیقت وجودی و فضای یکتایی، تسلیم و هیچ شدن و صفر شدن و سکوت توأم با رضایت و شکر و توکل.

چون که غم بینی تو استغفار کن
غم به امر خالق آمد کار کن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۸۳۶

اگر غم داریم یعنی خداوند همچون مادری دلسوز مراقب ما است تا ما خود را تلف نکنیم و تسلیم شویم و پافشاری برای از بین بردن درد و غم نداشته باشیم زیرا که به درد دیگر و دیگری تبدیل می شویم. پس غم ما یعنی صدای خدا که می گوید داری اشتباه می روی و برگرد، مشقت خود را باز کن و مرکز را خالی کن و با پرهیز و شکر و صبر، خالی بمان تا ملاقات خدا.

از گرمِ دان اینکه می ترساندت
تا به ملک ایمنی بنشاندت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۱۲۶۱

آمدن درد و ترس برای هشیاری ما است تا جنس بی‌نهایت خود را به یاد آوریم و از همانیدگی و چیزی که در آن محدود شدیم بیرون ببریم و حس امنیت را از خدا بدون واسطه چیزها دریافت کنیم، از حرص، طمع، شهوت، ولع، حسادت، حسرت، مقایسه، حس نقص، ملامت، خودنمایی، مخدرها و هر چیزی بیرون بیاوریم. اگر اتفاقی آمده برای بیداری و پاک شدن ما است تا صبر و شکر و پرهیز ما را قوی کند. ما هر اتفاقی که در زندگی برایمان پیش آمد برایمان مفید بوده چه از آن آگاه بوده و یا نبوده باشیم زیرا آنها باعث واهمانش و عذرخواهی و برگشت ما به سمت خدا و تسلیم شدن بوده.

هله ای دل به سما رو، به چراگاه خدا رو
به چراگاه ستوران چو یکی چند چریدی

تو همه طمع بر آن نه، که درو نیست امیدت
که ز نومیدی اول تو بدین سوی رسیدی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

ما اگر به فضاگشایی ادامه دهیم و به همانیدگی‌ها رحم نکنیم و همینطور در برابر اتفاقات و قضا و کن فکان دخالتی نکنیم و تفسیر و حدس و گمان را کنار بگذاریم، مرکز را عدم کرده و به خدا زنده می‌شویم و شادی بی‌سبب دریافت می‌کنیم. اما من ذهنی چیزهای افل را می‌خواهد در مرکز بگذارد و زندانبان آنها بشود و از دیگران توجه می‌خواهد، تشویق می‌خواهد، و دیگر چیزها. از خود بپرسیم این چریدن‌های افل تا کجا؟ اگر متوجه شویم و تسلیم شویم، همه شور و شوق ما زنده شدن به خدا می‌شود و دیگر اتفاقات ما را نمی‌تواند به ناامیدی بکشاند بلکه برعکس امیدوارمان می‌کند، برای اینکه کار کنیم روی خودمان و پیام نمی‌دانم را به خدا بفرستیم.

و این راهی برای ورشکسته کردن من ذهنی است زیرا از او کمک نمی‌خواهیم و چیزی از او نمی‌خریم، گله و شکایت نمی‌خریم، مخدرات نمی‌خریم، توجه نمی‌خریم، پول من ذهنی را نمی‌خریم، شهوت‌رانی و تعدد رابطه نمی‌خریم، ادعا و جر و بحث و تحمیل باور به دیگران و یا کنترل آنها را نمی‌خریم و خلاصه هیچی ازش نمی‌خریم تا مرکز خود را عدم کنیم تا خرد کل از برکت و عشق عمیق خودش را در ما سرازیر کند. کافیه قبل از هر فکر و حرف و عمل صبر کنیم، سکوت کنیم و سکون داشته باشیم و نترسیم تا این توکل جواب خودش را بدهد.

شاد آن صوفی که رزقش کم شود
 آن شبه‌ش در گردد و او یم شود
 مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۰

شبهه: شبه یا شَبَق، نوعی سنگ سیاه و براق. یم: دریا
 خوشا بحال کسی که هشیار شود و غذای مسموم من ذهنی برایش کم شود، نیست گردد، فکر خواستن و گدایی و حسرت در او کاهش یابد تا به صفر برسد و ارزش چیزهایی که من ذهنی از آنها زندگی می‌خواهد برایش کم و بی‌اهمیت شود و جواب این هشیاری، دعوت به بی‌نهایت زندگی و آغوش عمیق خداوند است.

ز آن جرای خاص هر که آگاه شد
او سزای قرب و اجری گاه شد

ز آن جرای روح چون نقصان شود
جانش از نقصان آن لرزان شود

پس بداند که خطایی رفته است
که سمن زار رضا آشفته است

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات شماره ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳

جرا: نفقه، مواجب، مستمری
اجری گاه: در اینجا پیشگاه الهی
سمن زار: باغ یاسمن و جای انبوه از درخت یاسمن، آنجا که سمن روید.

وقتی با فضاگشایی از مرکز عدم هشیار شویم و اینکه غذایی از جنس شادی بی سبب و آرامشی بی نهایت دریافت می کنیم و هدایت، خرد، قدرت عمل و ذوق زندگی با مرکزی عدم بین دریافت می کنیم. و همینطور حس امنیتی بی سبب، از آن پس جواز یکی بودن با خدا را دریافتیم و حتی اگر لغزش و یا چشمکی از طرف همانیدگی ها داشته باشیم به لرزه افتاده و با تمام قوا برمی گردیم به لحظه اکنون و مرکز را خالی می کنیم.

حتی فکر کردن را از آن چیز گرفته و فضا را باز می کنیم و صبر می کنیم تا برود. این به معنی کار نکردن و از چیزها استفاده نکردن نیست، یعنی خودنمایی و فخرفروشی و اندوختن و زیاد کردن را شناسایی می کنیم، یعنی حرص و ولع و افکار مسلسل وار و پریدن از یک همانیدگی به یکی دیگر را شناسایی می کنیم، یعنی کار می کنیم بدون تدبیر و حرص زدن من ذهنی و یا چسبیدن و مقایسه. در این صورت خرد الهی در آن کار ریخته می شود و کاری سالم می شود، پس نمی خواد به درون غار بریم و کافیه که در شهر باشیم اما با چیزها همانیده نشویم، یا که ارتباط داشته باشیم اما قرین من های ذهنی نباشیم و از آنها تقلید نکنیم و یا زندگی از آنها گدایی نکنیم تا شایسته یکی بودن با خدا و کافی بودن و فراوان اندیشی باشیم.

تَدبیر کند بنده و تقدیر نداند
تَدبیر به تقدیرِ خداوند نماند

بنده چو بیندیشد، پیداست چه بیند
حیلت بکند، لیک خدایی نتواند

گامی دو چنان آید کاو راست نهادست
وانگاه که داند که کجاهش کشاند؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

عقل و تدبیر من ذهنی به غم، خشم، شکست، جنگ و دردهایی دیگر کشیده می‌شود، در هر جایی از کره زمین که باشد. زیرا که بر اساس تقلید و تعصب است، بر اساس میل و شهوت و اثبات خودش به دیگران است. فقط جسم می‌بیند و از فضای بی‌نهایت و جنس اصیل بی‌خبر است. از عقل کل بی‌خبر است، و نتیجه آن مانع سازی، مسئله سازی، دشمن سازی و خرابکاری است و هر حيله و نقشه‌ای دیگر که بسازد به دردی دیگر ختم می‌شود.

حال این من ذهنی که خود را نمی‌تواند اداره کند می‌خواهد رهبر دیگران هم بشود و آن درد را به میلیون‌ها نفر دیگر بدهد و نتیجه آن جنگ و اختلاف است. اما خرد کل که کل کائنات را اداره می‌کند به انسان تسلیم و فضاگشا یاری می‌رساند و آن انسان با توکل صد در صد خود شک به این یاری ندارد، البته من ذهنی گاهی شروعی امیدوار کننده دارد اما در ادامه تدبیرهایش آن را خراب کرده و شکست می‌خورد. و این یعنی ادعای من و می‌دانم داشته و از ریختن خرد کل جلوگیری می‌کرده.

استیزه مکن، مملکت عشق طلب کن
 کاین مملکت از ملک الموت رهاند
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

من ذهنی نظرات و باورهایی دارد که موجب اختلاف نظر با دیگر من‌های ذهنی می‌شود، حتی اگر نظرات یکسانی داشته باشند، برای بالاتر بردن خود راهی برای اختلاف نظری جدید پیدا می‌کنند. من‌ذهنی کارش ستیزه و بهانه‌گیری است، کارش بالاتر رفتن و مقایسه و یا حس شکست و حسرت است. مثلاً کنار کسی در ماشین نشسته‌ایم و می‌خواهیم مسیر را نشان دهیم و تایید بگیریم که چقدر بلد هستیم و یا اختلاف بر سر این که راننده می‌گوید مسیر بهتری بلد است، و در بسیاری مواقع چیزی نمی‌گوییم ولی رنجش‌ها را روی هم جمع می‌کنیم و می‌گوییم. در صورتیکه توکل حتی برای این چیزهای به ظاهر کوچک کار می‌کند و خرد کل بهترین مسیر را نشان می‌دهد حتی اگر چند دقیقه دیرتر از مسیری که ما در نظر داشتیم باشد. پس زبان سکوت را بیاموزیم و مردن به من‌ذهنی را بیاموزیم و به ورای تدبیر من‌ذهنی و دانسته‌هایش رویم یعنی جایی که اگر با عزرائیل روبرو شدیم از دادن جسم و ذهن به او دستپاچه نشویم زیرا که مدتی شده که دنیای من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را ترک کرده‌ایم.

گویدش: رُدُّوا لِعَادُوا، کارِ توست
ای تو اندر توبه و میثاق، سست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۱۵۸

اگر آغوش زندگی و شادی بی سبب را رها کنیم و به همانیدگی‌ها برگردیم عهد خود را شکسته‌ایم، یعنی بعد از هر نجات و باز شدن مسئله‌ای از طرف زندگی بی ادبی نکنیم و از همانیدگی دیگر زندگی نخواهیم، مثلاً از رابطه‌ای دیگر پشت سر رابطه‌ای دیگر یا مهاجرتی دیگر یا خریدی دیگر یا طمع و حرصی دیگر، زیرا که زندگی را در این پرسه زدن‌ها تلف می‌کنیم. پس با انتخاب خود حاضر شویم برای قرار با خدا و انداختن همانیدگی‌ها با شکر و صبر و پرهیز و خود را به خدا ثابت کنیم.

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پرست، بر رحمت تنم

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۱۵۹—

آغوش زندگی و برکاتش برای همه باز است، عشق بی‌نهایت و شادی آن برای همه کار می‌کند، اما ما خودمان صبر نداشته و دست را از دست زندگی کشیده و به دست خود تلف می‌شویم. پس باید هشیار باشیم در برابر قضا و کن فکان که به شکل اتفاقات می‌آیند ساکت باشیم، اگر حرص و طمع و خشمی آمد ساکت باشیم، درد هشیارانه را با شکر قبول کنیم و جواب این فضاگشایی را وقتی ببینیم دیگر دستمان را از دست خدا نمی‌کشیم و فرار نمی‌کنیم.

چون خیالی در دلت آمد، نشست
هر کجا که می‌گریزی با تو است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۷۴

با فضاگشایی و تسلیم و توکل صدر در صد حس خوشبختی در ما زنده و شاد بی‌سبب می‌شویم و هر کجای جهان که باشیم آن را با خود داریم. همینطور اگر از جنس مقاومت و خواستن و نخواستن و قضاوت و اختلاف نظر و عیب بینی باشیم آن را با خود به هر کجا می‌بریم و پخش می‌کنیم. حس بدبختی و شکایت و گیر دادن و عیب‌گویی و جنگیدن. حال انتخاب با ما است تا سکوت کنیم و به خود بگوییم هیچ نمی‌دانم و تسلیم هستم و حتی اگر دیگران اشتباه می‌روند دخالت و عیب‌گویی را کنار می‌گذارم و همه چیز را به خرد کل و قضا و کن فکان واگذار می‌کنم و با خیال راحت کنار می‌کشم، و گرنه من ذهنی با نیت به ظاهر خوب همه را رانده و مرکز دیگران را سنگ می‌کند و گمراهی را بیشتر می‌کند.

آن شتربان سیه را با شتر
سوی من آرید با فرمانِ مر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۱۳۷

فرمان مُر: حکم تلخ، منظور حکم قاطع است
اگر افسار زندگی را به دست من دهنی دادیم تا به هر همانیدگی که دلش می خواهد بپرد و هر چه دلش می خواهد
بگوید و خرابکاری کند، زندگی هم پای ما را می کشد تا آن را پایین اندازد، تا ما تلف نشویم، شاید ریب المنون
کوچک کافی باشد و یا ریب المنون بزرگ، ولی پیام یکی است، یعنی برگشتن به اصل اول و فضای یکتایی و
شادی بی سبب. پس از هر درد و غم و اشتباه تشکر کنیم و عذرخواهی کنیم و به سمت زندگی و خدا با تسلیم
برگردیم و سکوت کنیم و سکوت را حفظ کنیم.

همه را بیازمودم، ز تو خوشترم نیامد
چو فرو شدم به دریا، چو تو گوهرم نیامد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۰

از هر چیزی زندگی خواستم و نداد، اگر چه چیزی بود گذرا و آفل و خمار کننده بود، اشیاء، انسانها، مقام، کار، ظاهر و توجه طلبی، دوست، مخدر، معنوی نمایی و هر چیزی. یعنی این حس را داشتیم که اگر کل کره زمین مال من باشه خب که چی؟ وقتی عشق و شادی خداگونه و وحدت نداشته باشیم و مرکز عدم نباشد، این چیزها هر چقدر هم زیاد باشد، خوشی که ندارد هیچ، موجب درد و رنج هم می شود. اگر برای خودم کافی نباشم و همه انسانها را به تملک در بیاورم خب که چی؟ اما وقتی ذره‌ای از شادی بی سبب و آرامش بی نهایت و نوازش و بخشش زندگی را چشیدم، دیگر چیزهایی که حسرت آنها را داشتیم و یا برای هر دست ندادن آنها نگران بودم، اهمیت خود را از دست دادند و برای تشکر از خدا راهی جز فضاگشایی و بازی دیدن اتفاقات و قضا نیست تا کن فکان مرکز را پاک کند و این عشق ادامه داشته باشد.

جز خضوع و بندگی و اضطرار
اندرین حضرت ندارد اعتبار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۳۲۳

در برابر زندگی عذرخواهی، سکوت، سکون، ندانستن، بی ادعایی، شاکر بودن، نصیحت نکردن، عیب نگفتن و تسلیم اعتبار دارد و دیده می شود و اگر غیر این عمل کنیم از خدا دور می شویم و این انتخابی بوده که ما داشتیم و سبب تلف شدن و به زندگی زنده نشدن می شود و شادی بی سبب و فضای یکتایی و شناخت اصل اول را از دست می دهیم.

با سپاس از همه

علی از تهران



آقای ضیا از پیرانشهر



با سلام

موضوع: بی‌مرادی در برنامه‌ریزی

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
با خبر گشتند از مولای خویش

بی‌مرادی شد قلاووزِ بهشت

حفت الجنه شنو ای خوش سرشت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۴۴۶۶ و ۴۴۶۷

بنده یک مدتی بود که خیلی با برنامه‌ریزی همانیده بودم و با خودم می‌گفتم: که باید به برنامه‌ریزی تعهد داشته باشم. همانطور که آقای شهبازی درباره اهمیت تعهد حرف می‌زند، من هم باید این تعهد را حتی در برنامه‌ریزی هم داشته باشم. و وقتی بی‌مراد می‌شدم و برنامه درست اجرا نمی‌شد خیلی ناراحت می‌شدم.

بعداً که برنامه ویژه تلفنی ۱-۹۱۶ را گوش کردم. در آنجا دقت کردم که به کرات بینندگان در باره بی‌مرادی در برنامه روزانه‌شان می‌گویند. درست در همان برنامه هم بود که آقای شهبازی گفتند: شما نه به من متعهد می‌شوید، نه به مولانا. شما به خود زندگی، به خداوند متعهد می‌شوید. شما به یاد می‌آورید که از جنس خداوند هستید و هر لحظه باید اقرار کنید و بلبه بگویید به اتفاق این لحظه و تسلیم زندگی بشوید، تسلیم خداوند بشوید. و در ادامه گفتند که آن چیزی که چشمتان می‌بیند و در ذهنتان می‌توانید تجسم کنید به آن متعهد نیستید. آن چیزی نیست، آن دارد از بین می‌رود. همچنین در ادامه گفتند: تله است اگر متعهد به من بشوید. من اصلاً آن تعهد را نمی‌خواهم، چون آن تعهد بلافاصله من مطابق ذهن شما عمل نکنم به هم می‌ریزد، تعهد باید به یک چیز بزرگتری بکنید شما.

در آنجا متوجه شدم که من دچار کمال‌گرایی شده‌ام و برای حفظ پارک ذهنی‌ام تلاش می‌کنم. از آن برنامه به بعد دیگر من برنامه‌ریزی‌هایم را به زندگی می‌سپارم و با خودم می‌گویم: اگر زندگی صلاح دانست، برنامه‌ریزی‌ها انجام می‌شود و اگر صلاح ندانست، انجام نمی‌شود. تعهد اصلی من باید فضاگشایی باشد. درست است که باید تلاش خودم را هم بکنم که برنامه‌ریزی انجام شود ولی اگر اجرا نشد یا ایرادی در آن بود، ناراحت نشوم.

از آن برنامه به بعد آرامش زیادی به زندگی ام وارد شده است و آن نارضایتی‌هایی که مرتب به دلیل انجام نشدن برنامه‌ریزی رخ می‌داد، تا حدود زیادی از بین رفت. چقدر زیبا آقای شهبازی به ما گفتند که زندگی از طریق بینندگان حرف می‌زند و واقعا من این درس زندگی را مدیون آقای شهبازی و بینندگان عزیز هستم. از همه بینندگان تشکر می‌کنم. همچنین از خانم سرور، بابت این که صحبت‌های مهم آقای شهبازی را به صورت تصویر در می‌آورند، خیلی متشکرم.

والسلام

ضیا هستم ۲۶ ساله از پیرانشهر



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com